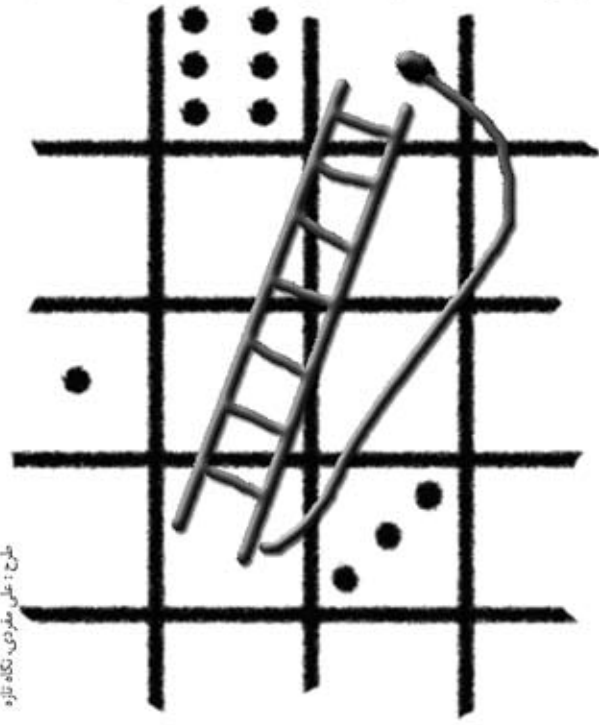




رقافتا پیه

امین قضاپی
amin_ghazaei@gmail.com
جستاری فلسفی بر سه گانه ی توده / رسانه / خبر



طرح : علی مغرزی، نگاه تازه

۱/ "هیچ اتفاق": یک اتفاق.

یک اتفاق می تواند تولید کننده هیچ اتفاق باشد. همیشه وانمود می شود که واقعیت امر اجتماعی به مثابه خبر و حوادث می تواند اکتساب گردد. اما خود این گزارش بی وقفه اتفاق "هیچ اتفاق" است: دستگاهی که با واقعیت همچون مجموعه ای از اطلاعات مهم رفتار می شود. اطلاعاتی که با اهمیت تمام اخذ می شود، با اهمیت تمام ذخیره می شود اما بعد دور ریخته می شود و در پس زمینه ذهن ما و در تاریکی های اذهان و آشفتنگی های یک مکالمه دوستانه و خانوادگی فراموش می گردد. توده ها روزنامه ها را ورق نمی زنند که از واقعیت امر اجتماعی خبر دار شوند بلکه برعکس آنها به سراغ رسانه ها می روند تا بتوانند خود امر اجتماعی را بسازند. دستگاه توده / رسانه / خبر با یک جریان بی وقفه اطلاعات خود امر اجتماعی را می سازد. واقعیت فقط از آنرو واقعیت است که گزارش می شود. گوش دادن یک ساعت به اخبار تلویزیون یا رادیو می تواند مجموعه ای از ایماژها را در ذهن ما برای ترسیم جهان اجتماعی اطراف خود فراهم آورد. ما این تصاویر و نشانه ها را تنها به عنوان مواد و مصالح به کار می بریم. آنها چه درست باشند و چه کذب و دروغ محض، چه به واقعیت بیرونی مرتبط باشند و چه زاییده خود رسانه ها باشند تنها به عنوان مجموعه ای از اطلاعات ذخیره شده و در گفتار توده ها و تجربه خصوصی آنها تنها مصالحی برای شبیه سازی امر اجتماعی اند.

اگر رسانه های نظام سرمایه داری تنها یک مانع و ناظر عبور امر اجتماعی به توده ها بودند می توانستیم با از میان بردن این واسطه دروغین توده ها را با واقعیت اجتماعی شان روبرو نماییم. اگر رسانه های امین به واقعیات داشته باشیم موضوع باید حداقل در مورد فضای رسانه ای حل شده باشد، اما حتی با یک احساس گنگ هم می توان دریافت که قضیه به این سادگی نیست. در نظر گرفتن ایدئولوژی به مثابه یک آگاهی کاذب و گرد و غباری که جلوی چشمان توده ها را گرفته است و همچنین تصور مناسبات اجتماعی به مثابه واقعیتی که باید توده ها را با آن روبرو نمود نسبت به مکانیزم دستگاه توده / رسانه / خبر کور می ماند. واقعیت نه خبری است که گزارش شود و نه رسانه تنها رساننده واقعیت امر اجتماعی است و نه توده ها در این دستگاه همان سوژه های تاریخی هستند که می بایست موقعیت خود را در تاریخ بشناسند. مکان شناسی موقعیت سوژه در تاریخ هیچ ارتباطی به برانگیختن حساسیت توده ها

به خبرها توسط رسانه ها ندارد. دستگاه خبر / رسانه / توده تنها یک دستگاه است که هم خود رسانه ها و هم خود خبر و هم خود توده ها را تولید می کند. آیا اتفاق همیشه یک خبر است؟ آیا رسانه ها حتی با وجود کدر بودنشان پنجره هایی رو به واقعیت امر اجتماعی هستند؟ آیا توده ها همان سوژه های تاریخی مورد نظر ما هستند که اتفاق شان تنها به سبب آن است که کمتر از پنجره سرک می کشند؟ جواب همه این سوالات نه است. مسأله خیلی ساده است. توده ها هر روز روزنامه می خرند. هر روز ساعتی را جلوی تلویزیون کز می کنند. هر روز در سرکار به رادیو و سخنان دیگران گوش می دهند. هر روز پیرامون مسائل مختلف از آب و هوا گرفته تا مسائل سیاسی بحث و جدل می کنند فقط برای آنکه بتوانند امر اجتماعی را در درون حوزه خصوصی خود شبیه سازی کنند. بنابراین کل این دستگاه سازنده وانمود است. این رسانه ها نیستند که تولید کننده وانمود اند بلکه این توده ها هستند که چنین وانمودی را برعهده می گیرند. به طور متناقض نمایی رسانه ها هر قدر هم در بازتاب واقعیات و حوادث، شفاف تر، فعال تر و خستگی ناپذیر تر باشند تصویر بزرگ تری در ذهن توده ها برای بدیهی ساختن حوزه خصوصی ترسیم می شود. داشتن یک پنجره بزرگ و روشن ما را ترغیب می کند که بیشتر در خانه بمانیم.

اهمیت حیاتی دارد که بدینم خودآگاهی در مفهوم مارکسیستی اش هرگز نباید به معنای بازتاب بخشیدن تام فضای اجتماعی در اذهان باشد. فراهم آوردن یک عکس بزرگ از کلیت جامعه بیشتر تداوم پروژه مسیحیت است که با شکوه نقاشی هایی که تا سقف ادامه می یابند و از زمین تا آسمان با فرشتگانش منبسط شده است می خواهد کلیت را برای شناسنده نظاره گرو غیر سوپرکتیو فراهم آورد. اگر ما تضاد طبقاتی را به صورتی هر چند انتقادی از طبقات فرودست تا فرادست ترسیم نماییم کل منظره ما چشم اندازی بزرگ از وضعیت نظام سرمایه داری خواهد بود. اما این تصویرگری در سراسر نمودهای متنوع اش از نظریه تا عمل نسبت به این مسأله کور باقی خواهد ماند که خودآگاهی به معنای مارکسیستی اش ارائه یک تصویر از کلیت در ذهن نیست. هر چند که رسانه های مسلط نظام سرمایه داری کمر همت بسته اند تا ما را در انبوه جزئیات و اطلاعات پراکنده سردر گم کنند اما باز نمایی کلیت نظام سرمایه داری خودآگاهی توده ها را تضمین نخواهد نمود. ما باید کل دستگاه توده / رسانه / خبر

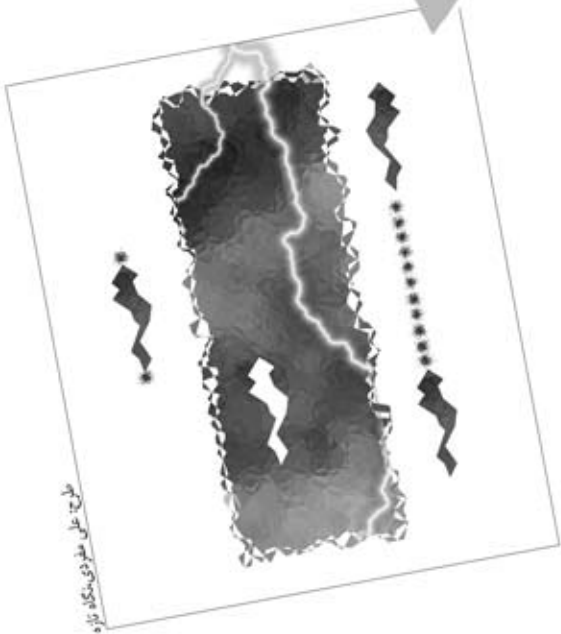
را نبود سازیم. ایجاد خودآگاهی یعنی مکان شناسی موقعیت تاریخی و در نتیجه ایجاد سوژه تاریخی. اما این دیالکتیک تنها به معنای بازنمایی محض موقعیت تاریخی نیست بلکه ساخت سوژه رانیز در بر می گیرد. موقعیت تاریخی باید بتواند سوژه کنیوخته خود را هم بسازد در غیر این صورت در دستگاه خبر / رسانه / توده مانند انبوهی از اطلاعات رفتار خواهد شد. برآستی اگر با خود روراست باشیم باید این فکر احمقانه را به دور بیندازیم که توده هایی وجود دارند که در خانه هایشان نشسته اند و اگر با واقعیت سرکوب شان رودر رو شوند آنگاه به خیابانها ریخته و انقلاب خواهند نمود. واقعا آنها اگر بدانند مشکل زندگی شان در کجاست آیا بازهم به خیابانها نخواهند ریخت؟ نه. چون آن کسانی که به تلویزیون ها زل می زنند سوژه کنیوخته ای ندارند. آنها فقط به اطلاعاتی برای تولید "هیچ اتفاق" زندگی خصوصی شان نیاز دارند. بازنمایی اتفاق به سادگی تولید "هیچ اتفاق" می کند. این هیچ اتفاق یک سکون و رکود بهشت گونه ایجاد می کند. آنها برای آنکه بتوانند از واقعیت اجتماعی سرکوب خود بگریزند به سادگی تمامی آن واقعیات را به اخباری تبدیل می کنند و مداوما در حوزه خصوصی در مورد آنها سخن رانده می شود تا در پس زمینه هیچ اتفاق زندگی خصوصی شان جریان یابد. توده ها غروند می کنند، به وجد می آیند و مباحثه هایی جدی را آغاز می کنند اما همه اینها نه حساسیت است نه آگاهی و نه بی تفاوتی و نادانی نسبت به واقعیات بیرونی. اتفاق در یک موقعیت نظاره گرانه و توصیف گرانه دعوت می شود تا توده ها در نظاره ابدی خود زندگی کنند. تصویر و اطلاعات یک اتفاق دیگر اتفاق نیست بلکه جزئی از دستگاه بزرگ تولید "هیچ اتفاق" است.

آنها فشار را می پذیرند بدون آنکه حتی از آن برآستی آگاهی داشته باشند. آنها این کار را با تشکر از خدایشان به خاطر زندگی شان انجام می دهند در حالیکه حتی به ندرت از موقعیت خود رضایت خاطر دارند. این پذیرش سرکوب در عین ناراضیاتی مانند همان تناقض شور و علاقه به اخبار در عین بی تفاوتی بنیادین و واکنش سرد به آنهاست. با این مکانیزم یعنی پذیرش منفعلانه اخبار و واقعیات آنها هم این حقانیت را می یابند که ناراضیاتی خود را اعلام کنند و هم آنها را بپذیرند. این موقعیت را باید مانند مورد بدشناسی آوردن در هنگام انداختن یک تاس پسنجم. توده ها وارد یک مسابقه با جامعه می شوند. تاس را خود آنها می اندازند. خود آنها هستند که ترازوی واقعیت را رقم می زنند. اما خود آنها نیز در مقابل این واقعیت تسلیم اند درست همانطور که یک قمار باز تسلیم پرتاب تاس خود است. آنها وارد این بازی با واقعیات امر اجتماعی می شوند. قرار گرفتن در نقش یک مخاطب نظاره گر رسانه ها به آنها کمک می کند تا بتوانند موقعیت خاص بازیگری را بیابند که تنها باید شانس بیابند. آنها برآستی هم از شانس و تقدیر خود سخن می گویند. اما اصل قضیه این است که آنها از چه چیزی می ترسند؟ چه چیز آنها را وا می دارد که وارد این بازی شوند؟ ترس از سوژه شدن. آنها از دیالکتیک گریز ناپذیر تولید یعنی آگاهی و عمل می هراسند. آنها از آگاهی که عمل را وا می دارد و از عملی که آگاهی به دنبال می آورد یعنی از تولید می هراسند. اما موقعیت سوژه تاریخی چرا هراسناک است؟ این سوالی است که باید بعدا بدان پاسخ دهیم. در اینجا باید ایدئولوژی به مثابه دستگاه تولید هیچ اتفاق یعنی دستگاه توده/رسانه /خبر را بررسی نماییم. ما با این دستگاه طریقی که هر سوژه ای را نابود می سازد. ما وظیفه ساخت سوژه را نیز داریم. ما باید نسبت به مسأله شناخت شناسی سوژه کنیوخته حساسیت خاصی داشته باشیم و امکان وقوع آنها بررسی نماییم.

۲/ مار و پله .

دستگاه توده / رسانه / خبر یک هماهنگی بنیادین برای تولید اتفاق و ثبت آن است. تولید اتفاق در عین حال تولید توده نیز می باشد. اتفاق توده ها را نیز در موقعیتی کاملا منفعل بازسازی می کند. بنابراین از یک سو واقعیت همچون یک خبر فوری، با اهمیت، جذاب یا سرگرم کننده تولید گشته و از سوی دیگر شناسنده متناسب با این اخبار و اطلاعات نیز تولید می شود. نوار موج / نور / عصب از دوربین رسانه در استودیو تا مغز مخاطب در خانه شکل می گیرد. در دو سوی این نوار هیچ سوژه کنیوخته ای وجود ندارد. تنها دو پایانه وجود دارد. رسانه ها یا مغز ما سر و کار دارند. آنها هیچ اهمیتی به خود ما نمی دهند. برای مثال تبلیغات با یک مارک بزرگ، یک شعار، یک تصویر و یا یک لبخند یا بدن مستقیما بر روی میل ما یا توانایی به حافظه سپردن ما سرمایه گذاری می کند. شما فقط باید یک تصویر را ببینید این تنها انتظاری است که از شما دارند. هیچ تلاشی برای متقاعد کردن شما انجام نمی شود. آنها تنها از شما می خواهند که تصویرهایشان را ببینید. آنها فقط می خواهند در حافظه شما بنشینند و یا میل شما را برانگیزانند. بر روی میل و حافظه شما بر اساس فرض وجود دو انگاره کاملا رمز گذاری شده بدن و تجربه سرمایه گذاری می شود. مغز شما تنها گیرنده امواج است و این امید همیشه وجود دارد که حافظه شما با تکرار تصاویر تحت تاثیر قرار گیرد. این دستگاه از خود شما که مجموعه ای از عقاید، باورها و عادات هستید عبور کرده و مستقیما بر مغز شما تاثیر می گذارند. تأثیری البته نه الزاما مخرب بلکه حتی شاید سازنده. اما تصاویر خود می خواهند از هر چیزی که ارزش گذاری شما را برانگیزاند دوری نمایند. آنها فقط می خواهند یک تبلیغات باشند. آنها فقط می خواهند اغراق کنند بدون آنکه هیچ تاکید یا امیدی به باورمند بودن خود داشته باشند. شما به خود می گوید که این فقط یک تبلیغات است و چون پول آنها پرداخت کرده پس حق دارد که دروغ بگوید. تبلیغات هیچ کاری با خود شما ندارد هدف آن میل و حافظه شماست؛ وسیله آن، اطلاعات و نشانه های جنسی و خانوادگی مصرف کننده است. بدن و تجربه دو واقعیتی اند که کالاها همواره خود را به آنها متصل می کنند. بدنی همچون منبع لذت؛ تجربه ای همچون منبع اطلاعات. اما تبلیغات بدین خاطر که مستقیما بر مغز ما نفوذ می کنند هرگز تهاجمی نیستند. هیچ تهاجمی در کار نیست. مخاطبین بدین خاطر منفعل نیستند که تحت بمباران نشانه هایی قرار می گیرند که هرگز خود فرصت تامل و بازنگری انتقادی را به مخاطب نمی دهند. این حرف در صورتی درست بود که گمان می کردیم رسانه ها می خواهند حاوی معانی باشند که با تکرار نهادینه شوند و مبنای عمل و طرز فکر ما قرار گیرند. اما آنها نه حاوی معنا هستند و نه کاری با طرز فکر ما دارند. اما مخاطبین در این نوار مشارکت دارند. آنها کاملا برعکس می خواهند خود را از معانی (حتی آن معانی سرکوبگر) بفرمانند و به همین خاطر رسانه ها و انبوه گرد و غبار اطلاعاتشان بدینها کمک می کنند تا مغز خود را از خود و از ذهنیت و باورهای خود خلاص نمایند. تهاجم اصلی تهاجم سوژه کنیوخته است. تهاجم تضاد های موجود در سوژه کنیوخته ای که همواره در معرض آشکار شدن و به خطر انداختن وضعیت موجود است. این مخاطبین برای رهایی از تضادهای درون خود است که اینچنین خود را پذیرای اطلاعات می کنند. آنها می خواهند به یک مغز با یک حافظه موقت فرو کاسته شوند تا بتوانند از مرگ آگاهی سوژه خود بفرهند. آنها فقط می خواهند نشانه ها را دریافت کرده و مصرف نمایند.

توده‌ها وارد یک مسابقه باجامعه می‌شوند. تاس را خود آنها می‌اندازند. خود آنها هستند که ترازوی واقعیت را رقم می‌زنند. اما خود آنها نیز در مقابل این واقعیت تسلیم اندر دست‌ها هم‌انطور که یک قمار باز تسلیم پرتاب تاس خود است



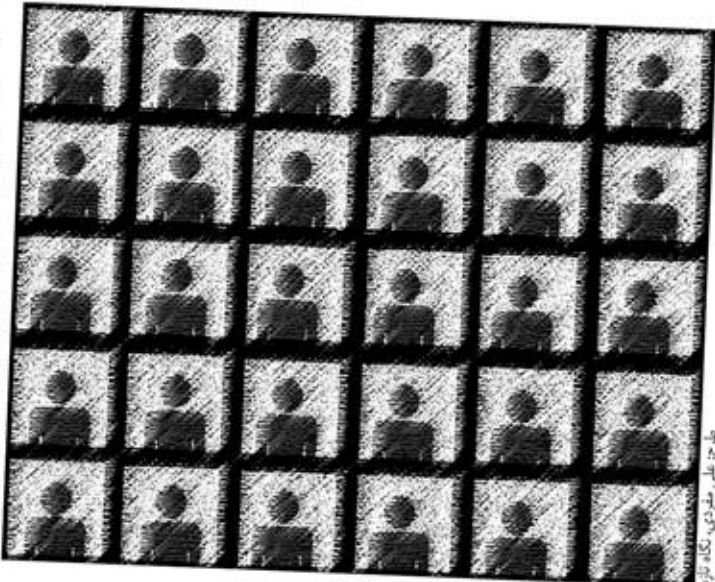
آنها واقعیت را همچون خیر همچون یک حادثه مصرف می‌کنند. خیر توده‌ها را تولید می‌کند. توده‌هایی بدون سوپرکتیویته و توده‌ها با انعکاس آن در یک فضای خصوصی همان خیر را واقعیت و اهمیت می‌بخشند.

بازی مار و پله یک بازی شانسی تمام عیار است. مهره‌ها بر روی خانه‌ها بر اساس اعدادی که تاسها رقم می‌زنند با یکدیگر رقابت می‌کنند. صعود از پله و نزول از مارهمگی به شانس بستگی دارد. بازیگران تنها پرتاب‌کنندگان تاس‌اند که مجبوراند پذیرای منفعل نتایج پرتاب‌های خود باشند. هر چند آنها خود پرتاب می‌کنند اما بازی آنها چیزی جز پرتاب تاس نیست. حرکت محض. بدون کوچکترین نقش سوژه، آگاهی، باور مهارت، طرز فکر و مانند آن. بازی مار و پله به همین خاطر نمی‌تواند هرگز جدی باشد و تنها یک بازی در سطح کودکان باقی خواهد ماند. به قول بودریار باید گفت که چنین بازی مانند تنظیم دستگاه‌های صوتی و تصویری یک امر لودیک (امر مضحک) محض است. طرفین بازی تنها سرنوشت مهره‌هایشان و اعداد تاسهایشان را می‌پذیرند. آنچه آنها را به خود مشغول می‌دارد ناپهنگامی اعداد تصادفی است که تاس عرضه می‌دارد. توده‌ها در دستگاه توده/ رسانه/ خبر نیز همین نقش را بر عهده می‌گیرند آنها تنها پذیرای اطلاعاتی‌اند تا حافظه موقت مغز خود را با آن انباشته سازند. این اطلاعات ثبت و ذخیره شده و در گفتارها به کار گرفته می‌شود و سپس دور ریخته می‌شود. لذت بازی مار و پله شاید در پذیرش تقدیر خود و به نظاره نشستن آن باشد. ما به کمک این دستگاه توده/ رسانه/ خبر می‌توانیم از واقعیت انتقام بگیریم. می‌توانیم واقعیت را به اخباری مبدل سازیم که تنها کار ما پذیرش و دریافت دقیق آنهاست و با تأسف و اظهار نظر به آنها پاسخ گوئیم و یا با سخن گفتن مکرر از آنها اهمیت آنها را تعیین نماییم. با این کار تضادی را که واقعیت خشن و ناخواسته با رویاهای ما ایجاد می‌کند از میان می‌بریم. واقعیتی که در غیر این صورت مجبور بودیم در مقام سوژه با آن روبرو شویم و آنرا به چالش بکشیم. اما اینک این واقعیت دیگر مشتی اطلاعات است که تنها می‌توان آنرا دریافت نمود. تبدیل واقعیت به تقدیر. یک افیون واقعی و این چیز تازه‌ای نیست. شور و هیجان مادر لحظه‌پیش از پرتاب تاس نوعی شکست دادن واقعیت با برخورد آینه‌وار با آن است. اگر قرار است شکست بخوریم پس خود ما آن را انجام می‌دهیم. اگر قرار است زندگی من این باشد خود من به استقبال آن می‌روم. اگر قرار است تاسها سرنوشت را رقم بزنند پس توده‌ها ترجیح می‌دهند که خود تاس را پرتاب کنند. لذت‌بازی مار و پله با تمامی سادگی کودکانه‌اش لذت‌پرتاب تاس است. لذت دیدن سرنوشت به چشم خود و با داستان خود، این یعنی بازگشت به موقعیت فروسوپرکتیو و رکود ازلی. این یعنی بازگشت به موقعیت پیش از هبوط، بازگشت به طبیعت اسطوره‌ای که در نوستالوژی‌های ذهن بشری همچون مکانیزم اصلی سرکوب نهادینه شده است. سلطه انسان بر انسان

فرد با تبدیل تصادف به شانس فردی که عموماً ذاتی و ماورایی انگاشته می شود و با گنجانان و صواب ها و خطاها و غرور و با فروتنی فرد ارتباط متافیزیکی پیدا می کند. خشونت امر تصادفی را می زداید.

با وعده بازگشت به طبیعت، به سلطه سرنوشت بر انسان مبدل می شود. سلطه ای که به توده ها این حق را می دهد تا از موقعیت سوپرکتیو و آگاهی متضاد آن طفره روند.

دیدن واقعیت به مثابه پرتاب یک تاس مانند پذیرش یک رخداد به منزله یک خبر در روزنامه و سر تکان دادن برای آن به نوعی مبارزه با خود واقعیت است. مبارزه ای انعکاسی: یعنی با انعکاس دادن واقعیت و با گفتار مکرر از آن، خود واقعیت را پس می زنیم. بازیگر در بازی مار و پله می پذیرد که نقشی جز برعهده گرفتن مجموعه ای از اعداد تصادفی ندارد. اما واقعیت تصادفی با این نقش انسانی و مسؤولیت انسانی به سرنوشت یک فرد مبدل می شود. مجموعه ای از اعداد تصادفی تبدیل به تقدیر و شانس فردی می شود و دوباره به خود واقعیت پس فرستاده می شود. فرد با تبدیل تصادف به شانس فردی که عموماً ذاتی و ماورایی انگاشته می شود و با گناهان و صواب ها، خطاها و غرور و فروتنی فرد ارتباط متافیزیکی پیدا می کند. خشونت امر تصادفی را می زداید یعنی خشونت اعداد و رقم ها را. خشونت واقعیت همچون امری بی ارتباط به خواسته های فردی که مبنای مدرنیته و تولید سوپرکتیویته مدرن است ملاحظه قرار نمی گیرد. آن خشونت که در اینجا طرد می شود همان خشونت است که بدویان از آن می هراسیدند: یعنی خشونت جهان افسون زدایی شده. یعنی خشونت کوری محض طبیعت و سردی بنیادین آن. بدویان نمی توانند جز در سنگی از نوشتاری کردن کل تصادف طبیعت به تقدیر با واقعیت رابطه ای انسانی برقرار کنند این بنیاد منطقی اسطوره ای است. یعنی وحدت عین و ذهن با برقراری یک رابطه نامدین. اصولاً دستگاه توده / رسانه / خبر نیز برخوردار از یک منطق بدوی گراست.



شرح علمی نموداری نگاه تازه

راز آمیز نمودن جهان حتی در یک بازی شانسی ساده نوعی مکانیزم بلاهت است. مکانیزمی برای بازگشت به ذهنیت بدوی که دیگر در آن موقعیت سوپرکتیو تولید کننده خبری نیست. سوژه تاریخی، سوژه مرگ آگاه به ابیوهی از توده ها یا سرنوشت های فردی آتمیزه می شود. مجموعه ای از موانعها که هر کدام جهان را در کلیتی راز آمیز همچون تقدیری فردی منعکس می کنند. با اعتقاد به شانس نباید مانند یک خرافه کوتاه فکراته اما بی خطر برخورد شود. این اعتقاد به شانس یا موقعیت کاملاً بی خطر و منطقی مخاطب رسانه ها که در حوزه خصوصی خود نشسته است هرگز یک موقعیت بیرون از ایدئولوژی نیست. آشکار شدن دلایل سلطه برای توده ها آنها را ملزم یا حتی معتقد به عمل رهایی بخش نمی کند. در این میان ما باید متوجه باشیم که توده ها نیز خود فروسوپرکتیویته هایی ساخته شده در درون مکانیزمهای هیچ اتفاق اند یعنی مکانیزم هایی مانند توده / رسانه / خبر که بیشتر ذکر آن رفت. اما این دستگاه ها هرگز به سبب منطق درونی خود قدرتمند نیستند. اولین گام برای شکستن این سد ایدئولوژیک و اسطوره ای تئوریزه کردن این دستگاه به مثابه یک دستگاه است. افشای چنین دستگاهی و افشای نحوه ساخت توده ها و مشارکت آنها در سلطه خود، راهبرد طبیعی زدایی از دستگاه است که آنها نابود خواهد ساخت. تناقض امر آنجاست که راز بقای چنین دستگاه ناپدیداری آنهاست و همین ناپدیداری است که آنها را قدرتمند می سازد. این تفکر سنتی در این مورد دیگر صدق نمی کند که هر آنچه بخواهد قدرتی داشته باشد باید از موجودیت بیشتری برخوردار باشد. کاملاً برعکس راز قدرت این دستگاه ها در پس زمینه بودن آنهاست. حوزه خصوصی همواره به عنوان پس زمینه ای برای امر اجتماعی عمل می کرده است. پس زمینه ای که در آن توده ها در خانه هایشان نشسته اند و مشکل همیشه ترسیم صحیح زمینه ای سیاسی اجتماعی اقتصادی برای زندگی آنها تصور می شود. اما سرکوب واقعی در خود پس زمینه است. ما باید به پس زمینه توجه کنیم. ما تنها نباید یک رسانه را در نظر بگیریم یا یک خبر یا رویدادی تاریخی را. ما آنها را باید در ارتباط با پس زمینه حوزه خصوصی و در دستگاه توده / رسانه / خبریستجیم. این تیزهوشی ما خواهد بود. قدرت مرزی نیست که تمامی دوگانه انگاری های وجودی ما را تجسم بخشد قدرت در پس زمینه است و تنها وانمود آن در عمل است. پس ساختارگرایی قدرت سرکوبگر مدرن را به سبب ترسیم مرزهای زمینه در پس زمینه ای متکثر و متفاوت نقد می کند. اما سلطه در خود پس زمینه است و خود پست مدرنیسم چیزی جز تمهیدی برای واژگون سازی سلطه و نهایتاً ناپدیداری آن نیست.

۳/ رسانه هیچ اتفاق است.

رسانه: رساندن پیام از فرستنده به گیرنده. اما آیا این پیش فرض اسطوره ای تجربه گرایی نیست که ارتباطات را انتقال اطلاعات از یکی به دیگری می داند؟ در اینجا چه رخ می دهد؟ واقعیت همواره آن دیگری قلمداد می شود که در بیرون از این فضای ارتباطی رخ می دهد. مسأله تنها فعالیت انحصارگرانه فرستنده و موقعیت منفعل گیرنده نیست بلکه قضیه بر سر این پیش فرض غریب و اسطوره ای است که نقش ما در رخداد تنها حصول اطلاعات و داده هایی از آن رخداد است. بنابراین رسانه به منزله ابزاری برای بر عهده گرفتن انتقال واقعیت به ذهن ما می تواند نقشی مثبت و بدیهی قلمداد شود. اما آیا برای رخداد ثبت آن کافی است؟ آیا رخداد نیازمند سوژه و فعالیت خاص آن نیست؟ بسیاری از مشخصه های رخداد سوپرکتیو است. ما به هر حرکتی در جهان اطراف خود رخداد نمی گوئیم و حتی بسیاری از آنها را درنمی یابیم قادر به شناخت و تمیز آنها نیستیم. برای مثال یکی



مخاطبین با چنان دقتی به اخبار دیگر نقاط جهان گوش می سپارند که گویی قرار است با آن اطلاعات کار خاصی انجام دهند. اما پس از مدتی همه چیز با یک شلختگی محض به ورطه فراموشی سپرده می شود.

وجود اثبوه نشانه ها، تصاویر و گفتارها و گزارش های بی کران شما مجبورید ذهن خود را به حافظه موقتی مبدل کنید که این اطلاعات را که در یک لحظه ممکن است بسیار مهم باشد به حافظه موقت بسپارید اما خیلی زود فراموش کنید. ما به اطلاعات بسیاری برای حرکت و زندگی در کلان شهر نیازمندیم اما بسیاری از این اطلاعات تنها برای واکنش های لحظه ای مناسب اند و باید به دور انداخته شوند. توده ها در کلان شهر به نوعی از رفتارهای بسیار هنجارین دست می زنند که بتوانند در قالب آن رفتارها خصوصیات منحصر به فرد یک دیگر نادیده بینگارند. با کمک این رفتارهای قالبی (که البته نباید آنرا با عرف یا هنجار اشتباه گرفت - این رفتار قالبی هرگز شکلی اجتماعی ندارد. این رفتار برای فرسایش ارتباطات است و نه تحکیم آن) افراد می توانند ناپهنگامی های رفتاری را که ممکن است از هر کسی سر بزند نادیده بینگارند و تقلیل دهند. حرکت شما در شهر ردی است بر حافظه های موقت دیگران. حرکتی بدون هیچ ردی که ثبت شود. همگان تبدیل به حافظه موقت شده اند. آنها شما را نادیده می گیرند و این به آنها و خود شما کمک می کند که بتوانید تنها به کنش ها و محرک ها واکنش نشان دهید. یا نبوهی از اطلاعات چه می توان کرد؟ باید تنها محرکها را شناخت و در لحظه مناسب واکنش مناسب را داد. اطلاعات هیچ ارزش دیگری ندارد. تاریخ ها به آدرس ها فروگذاشته می شوند و الگوهای مصرف به الگوریتم های مصرفی. واکنش یابی به محرکها تنها یک خلسه را ایجاد می کند. ذهن شما به سرعت تصاویر تلویزیونی را ثبت و روابط میان تصویر را درک می کند. اما هیچ تاملی وجود ندارد. یک مسابقه به طور کامل و با هیجان تمام تماشا می شود اما در پایان هیچ کس جزئیات آنرا به خاطر ندارد.

یک مباحثه تلویزیونی با بهترین کیفیت و با مهمترین موضوعات را در نظر بگیرید. هزاران نفر آنرا تماشا می کنند این یک اتفاق جمعی است. اما یک ساعت برنامه تلویزیونی موجب می شود که هزاران و شاید میلیونها ساعت مخاطبین در انفعال وبی اتفاقی محض فرو برود. اعضای خانواده دور یکدیگر جمع هستند و همه به تلویزیون خیره شده اند. چنین تصویری به سادگی هیچ اتفاق است. و جالب اینجاست که این گزارش یک اتفاق است که هیچ اتفاق را تولید کرده است. در ظاهر امر یک ساعت مباحثه یا مسابقه تلویزیونی یکساعت اتفاق تولید می کند اما در اصل هزاران ساعت هیچ اتفاق تولید کرده است. رسانه تولید کننده هیچ اتفاق است هرچند که مبتکر آن نیست بلکه تنها مانند یک باطری برای تولید هیچ اتفاق به کار گرفته می شود. خانواده ها در حوزه خصوصی خود اطلاعات را از باطری رسانه ها می گیرند آنرا در خازن های مغز خود ثبت نموده و سپس در مدار گفتارهای روزمره به جریان انداخته و نهایتا کل انرژی به صورت گرمای یک مباحثه ساده و مضحک هدر می رود. رسانه ها هیچ اهمیت دیگری ندارند. آنها فقط انرژی را تامین می کنند، مدارها از پیش ساخته شده است. تجربه همان نقش بی اثر فونمن در فلسفه کانت را ایفا می کند که تنها مقولات پیشینی را در فاهمه به کار می اندازد. آنچه در بیرون به صورت یک اسطوره باقی می ماند همان نومن امر اجتماعی است که همیشه ناشناختنی باقی می ماند. چیزی که ما می خواهیم تغییرش بدهیم اما گویا تنها به اسطوره ها چنگ زده ایم. این نومن ناشناختنی همان سیاست بی پدر و مادری است که همیشه پشت پرده اجرا می شود و از دسترس توده ها به دور است. اما قریب اسطوره نومن را نخسورید. هر آنچه توده های گویند درست به همین دلیل که توده ها می گویند غلط است. صحنه جدل ما درست در همین حوزه خصوصی و با همین پیش انکاره های ذهنی است.

شخصه های رخداد ناپهنگامی رخداد است. اما رسانه ها این ناپهنگامی را از واقعیت می زدایند. دی که رسانه ها گزارش می کنند هرگز موقعیت سوژه را به مخاطره نمی اندازند. رخداد هیچ ای بر تصویر خود ندارد. رخداد چیزی جز گزارش و تصویر آن نیست و واقعیت و بازنمایی آن معان است. رخداد در فضای رسانه ای موقعیت و ساختار و روابط بین چیزها نیست بلکه ساختار و معنی و روابط میان نشانه هاست. بدین طریق واقعیت هرگز بی نیاز از سوژه کنیوینته نیست و اگر کسی رسانه ای سوژه کنیوینته را تحت تاثیر خود قرار می دهد و یا مضمحل می سازد واقعیت نیز از تحت تاثیر واقعیت تغییر می گردد.

رسانه ها نیستند که همه چیز را تحت کنترل خود دارند. هیچ مغز متفکر و یا حاکمیت مقتدری نیست رسانه ها وجود ندارد و یا حتی رسانه به حیث خصوصیات ابزاری خود واجد چنین دخل و فنی در سوژه کنیوینته نیستند بلکه برعکس این حوزه خصوصی است که چنین کار کردی را به رسانه می بخشد. در واقع این حوزه خصوصی است که رسانه را همچون پنجره خود به روی جهان گشاید. واقعیت گزارش می شود تا هیچ وظیفه ای به جز دریافت آن بر عهده خانواده نباشد. بیعت منفعل مخاطبین حوزه خصوصی هرگز به معنای هدایت شوندگی آنان توسط رسانه ها نیست. ها از رسانه ها تبعیت نمی کنند بلکه شیفته آن می شوند. شیفتگی به اینکه رسانه ها می توانند بقیه جامعه را برای آنان بازی کنند. با تبدیل تمامی واقعیات و چالش های آن به نواری از نشانه که ثبت، پردازش، ذخیره، گفتار سازی و فراموشی می شود. توده ها قادر می گردند واقعیت را به معانی و سوژه ای خود را به پردازشگر اطلاعات مبدل کنند. با این شیفتگی همانطور که در مورد مار و پله دیدیم واقعیت خشن بیرونی به جریان نرم و سیال اطلاعاتی مبدل می شود که می تواند با دقت تمام ثبت نمود. مخاطبین با چنان دقتی به اخبار دیگر نقاط جهان گوش می سپارند که گویی دست با آن اطلاعات کار خاصی انجام دهند. اما پس از مدتی همه چیز با یک شلختگی محض به ورطه فراموشی سپرده می شود. برای همه چیز با حوصله تمام تاسف خورده می شود و احياناً هم دولت مقصر شناخته شود. توده ها به جای ژرفای رخداد که همواره منبع افسون زایی (و به خیال خود افسون زدایی) از جهان بوده است در سطح شفاف و منعکس کننده رسانه ها تصویر خود را می نگرند و شیفته خود می شوند. دیگر تمامی ژرفای خود را از دست می دهد. جزئیات هرگز به خود رخداد تعلق ندارد بلکه به تصاویر و نشانه های یک رخداد را بارها منعکس می کنند متعلق است. اطلاعات هرگز حاوی داده هایی از اتفاق است بلکه برعکس افسون زایی از خود اتفاق است. اطلاعات دیگر صرفا داده هایی برای رساندن وجود نیستند بلکه دریایی از اطلاعات را فراهم می آید که اهمیت همان رخداد و ابژه را خود تعیین کند. آیا رخدادها به پمب اطلاعاتی مبدل می شوند؟ رابطه، تنها رابطه رخداد و تصویر هایش نیست. رابطه میان سوژه و حافظه موقت اش نیز در این جریان دخیل است. سوژه ها به حافظه های مبدل می شوند که مانند یک مجرا حجم عظیمی از اطلاعات را از خود عبور می دهند. در این توده برای ذهنیت رخ می دهد خلسه است. خلسه ای در دریای عظیم اطلاعات. یک حرکت شائنی محض.

موقعیت خلسه وار تنها در فضای رسانه ای رخ نمی دهد. شما در یک کلان شهر مجبورید با آن چهره، هزاران شخصیت و هزاران احتمال برخورد فراتر مواجه شوید. بهترین گزینه برای تحمیل مضمحل عظیم روابط که با سرعت تکرار می شود نادیده گرفتن دیگران است. در میان اثبوه توده ها با





۴/ خانواده همچون بهشت، همچون هیچ اتفاق .

بهشت بی اتفاقی است . جایی که همه با هم به خوبی و خوشی تا ابد زندگی می کنیم . زمان نایب‌ناده است اما تاریخی وجود ندارد . بی اتفاقی بیابان و سکوت محض است . هیچ اتفاق خواست و بازگشت به وضعیت اسطوره ای بهشت است . یعنی بازگشت به بی اتفاقی . بازگشت به زمان بدون تاریخ . این خواست تلاش می کند تا ما را از موقعیت چاره ناپذیر سوژه تاریخی به موقعیت کرونوسی ، چرخشی ، اسطوره ای ، بدوی ، دوار و تکراری و فرو سوژ کتیوبته بازگرداند . اما واقعا توده ها نمی خواهند حیوان باشند . آنها نمی خواهند تمامی تابوها را بزدايند بلکه آنها فرو سوژ کتیوبته دیگری خلق می کنند: فرو سوژ کتیوبته هیچ اتفاق . هیچ اتفاق بی اتفاقی نیست بلکه سینوس های مکرر و نوسانات شدید حرکت و انرژی های اجتماعی است تا حرکت سکوت و ماندگاری را شبیه سازی کند . هیچ اتفاق سکوت نیست ، نویز است . فضای هیچ اتفاق بیابان نیست کهکشان است . تعلیق و بی جاذبگی (یا در مقابل جاذبه ای گرم) نیست بلکه جاذبه همزمان مهلک و سرد سیاه چاله هاست . فرو سوژ کتیوبته بی اتفاقی نخستین در بدویتی بدون تولید ، بدون تاریخ و بدون حافظه نوشتاری ماندگار به سر می برد اما فرو سوژ کتیوبته ی هیچ اتفاق با وجود تمامی نوستالژی های بازسازی طبیعت اسطوره ای و وسواسی عمیق به اعلام پایان تاریخ ، توانایی واقعی برای بازسازی سکوت بی اتفاقی را ندارد . هیچ اتفاق نوسان اتفاق ها و فوران آنها به صورت تصاویر است . ما منتظر اتفاق نمی شویم . ما گزارش اتفاق را برای ثبت واقعیت درون اتفاق به چنگ نمی آوریم و سینه به سینه و یا به صورت روایت افسانه حفظ نمی کنیم . گزارش تصویر اتفاق تنها نمود اتفاق است . گزارش اتفاق یک کار روزانه است . گزارش اتفاق نه افسانه و روایت پادشاهان است و نه تاریخ عینی تحولات اجتماعی . گزارش اتفاق هیچ تاخیری بر خود اتفاق ندارد . گزارش اتفاق شبیه سازی امر اجتماعی به صورت افسانه و روایت است . گزارش اتفاق در دنیای هیچ اتفاق هم اسطوره و دروغ و افسانه است و هم واقعیت سرد و بیشاپیش مرده امر اجتماعی .

بی اتفاقی اگر سکوت است ، هیچ اتفاق نویز گزارشهای رسیده از اتفاق هاست . آنچه از این نویز به ما می رسد هرگز شایعه و خبرهای تایید نشده نیست هر چند ممکن است همیشه اینگونه به نظر بیایند اما آنها به منطبق دیگری تعلق دارند . این فراز و نشیب ها و خبرهای ضد و نقیض چیزی جز نوسان و تکرار خود گزارش نیستند . نشانه ای از بی نیازی به پالوده سازی درست از غلط . وانموده نه درست است و نه غلط بلکه اصلا نیازی به این تمایز گذاری ندارد . بی اتفاق نبود اتفاق است . هیچ اتفاق امکان ناپذیری باز نمایی خود اتفاق است . اتفاق تمامی خصوصیات سوژ کتیو خود از قبیل ناپهنگامی ، یک سکوت پیشینی همراه با انتظار ، تهییج ، ابهامی اغوا بر انگیز ، مخاطره و تاخیر زمانی و مکانی نسبت به مکان واقعی رخداد را از دست می دهد .

فرو سوژ کتیوبته در بی اتفاقی می توانست یک خانواده باشد . منبع و ماشین تولید مثل که در دنیای خیالی خود به سر می برند . آنها فقط نامهایی که خداوند سنت به آنها یاد داده را تکرار می کنند و باید از خیزش مار = دیالکتیک و بهره گیری از دانش واقعی که تولید کننده سوژ کتیوبته است بر حذر باشند . چنین خانواده ای هسته ای ، بارآور ، خام و دهقان پیشه باقی می ماند . آنچه این خانواده هسته ای و فرو سوژ کتیوبته ی بی اتفاق را تحکیم می بخشد زمستان سخت است . برای خانواده دهقان زمستان بی اتفاقی و بهار یک اتفاق است . تمامی رخدادها نیز با همین منطق به نظاره نشسته می شود حتی خود زندگی و مرگ حتی تکرار تشکیل خانواده از خاندان پدری به خانواده داماد . در یک روستای کوچک عروسی قطعا یک اتفاق است . اتفاقی دقیقا در بطن پیش زمینه سکوت و بی اتفاقی همیشگی یک روستا . اتفاقی که همین بی اتفاقی را تضمین می کند .

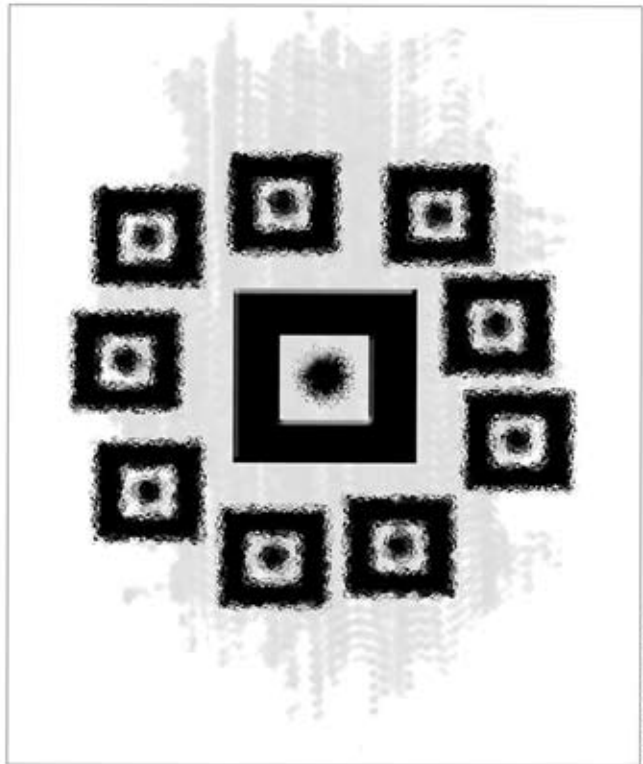
فرو سوژ کتیوبته هیچ اتفاق جامعه کنونی ما ، مرگ خود اتفاق در جریان عظیم گزارش اتفاق است . در اینجا دانش ماورایی و اسطوره ای تنها چند نام و چند روایت و اطلاعات نیست که سینه به سینه و دهان به دهان منتقل شود بلکه این دانش جریان عظیم و کهکشانی اطلاعات است که تنهیا خلسه ذهن

جهان کیهشانی دستگاه توده / رسانه / خبر / چشم‌ها را که نماد آگاهی، روشنگری و ثنویت است. به یک دهان بزرگ میل می‌کند؛ سایر دهانی که به بلع اطلاعاتی پربازار

می‌تواند پذیرای آن باشد. یعنی به جریان انداختن نواری از اطلاعات و مدارک به مغز بدون دخالت و تامل خود ذهن. اطلاعات برای آدم در بهشت نامهایی هستند که باید منتقل می‌شدند چرا که از آن خدا وسنت است. چرا که تکرار آنها ستایش دیگران را در پی دارد. اما در هیچ اتفاق اطلاعات منتقل می‌شوند چون به هیچ جا تعلق ندارند. چون منبع و منشا واقعی خود را از دست داده‌اند. با تکرار آنها هیچ مخاطبی هم پیدا نخواهند کرد. ذهن در بی‌اتفاقی تنها دهان عروسک خیمه شب بازی در طبقه هفتم آسمان است؛ یک سکون و خواب آلودگی رازآمیز در هیچ اتفاق ذهن به حالت خلسه می‌افتد. خلسه‌ای که امواج موجب می‌شوند. خلسه‌ای که سینوس‌ها و نوسانات موجب می‌شوند. امروز خبری از خانواده هسته‌ای و نوسان سالانه‌بیکاری زمستانی و خردکاری تابستانی نیست. این نوسان سالانه این تکرار منظم سکوت و اتفاق دیگر وجود ندارد. نوسان اتفاق و سکون ما آنچنان سریع است که دیگر تنها با خلسه می‌توان بدان واکنش نشان داد. مسافرت شهری، کار در محیط کار، بازگشت به آغوش گرم خانواده و همبستگی با زن و دوباره از نو. اما شاید نوسان‌ها از این هم سریع‌تر باشند؛ نوسان غریب سکس / خشونت یا رختخواب / اسلحه در تمامی فیلم‌ها. اگر به اداره‌ها برویم هیچ اتفاق را مشاهده می‌کنیم. یک بیکاری، رکود و بوجی تمام عیار فضا را در بر گرفته است اما این بیکاری زاینده و سازنده هیچ اتفاقی نیست. چرا که این بیکاری خود یک کار محسوب می‌شود. اگر اینچنین تمایز کار و بیکاری و تمایز سکون و حرکت از میان می‌رود و محسومی شود پس ما در این محو تمایزها (چه مثبت و چه منفی) چه خواهیم کرد؟ فقط و فقط خلسه. زمانی اتفاق انسان را می‌ترساند چرا که این اتفاق از ژرفا می‌آمد. ژرفایی آنچنان تاریک که خدایان تنها می‌توانستند موجودات شرور و شیطان صفتی باشند که با خون آرام می‌نشینند. اما همین ترس بود که اتفاق را می‌ساخت. ما دیگر این توهم و حتی این حوصله علمی - تخیلی را نداریم که فکر کنیم میکروسکوپ‌ها و تلسکوپ‌ها ی دانشمندان، این ژرف کاوان بزرگ که به غلط واقعیت‌یاب معرفی شده‌اند اتفاقی را به ما معرفی خواهند کرد. داستان و فیلم‌های علمی - تخیلی در واقع التهاب پیش از مرگ اتفاق است. کاوش ژرفا نه کاوش اتفاق‌های بیشتر در درون چیزها و روابط چیزها بلکه برعکس مرگ خود اتفاق بوده است. چرا که دیگر ژرفا ما را نمی‌ترساند.

۵ / چشم به مثابه دهان.

چشم‌ها به جای آنکه ببینند می‌بلعند. هر چه چشم‌ها بیشتر می‌بلعند مغز کمتر هضم می‌کند. در دریای اطلاعات، در حجم بلاهت، چشم گیرنده حسی اطلاعاتی است که آنچه برای او مهم است تنها لذت بلع است. دهان نماد یگانگی اسطوره‌ای و بلعیدن و مکیدن کودکی است. دهان نماد حیوانیتی است که در غذا خوردن همواره همراه انسان است. غذا نمایش آن حجمی است که جویده و بلعیده می‌شود. دهان منبع لذت کودکی است؛ مکیدن و بلعیدن و بیرون دادن حجم. جهان کیهشانی دستگاه توده / رسانه / خبر چشم‌ها را که نماد آگاهی روشنگری و ثنویت است. به یک دهان بزرگ میل می‌کند؛ سایر دهانی که به بلع اطلاعات می‌پردازد. فرسوژ کیهشانی کیهکشان اطلاعات فزاینده‌ای تبدیل چشم به دهان را طی می‌کند. دهانی به مثابه پورت داده‌ها. چشم‌هایی که به خلسه می‌افتند و از خلسه خود لذت می‌برند. چشم‌هایی که ارتباطی کاملاً فیزیولوژیکی با مغز برقرار می‌کنند همانند ارتباطی که دهان از طریق یک لوله با معده برقرار می‌کند. در اینجا دیگر ارتباط دیالوگی چشم و زبان به مثابه گیرنده و فرستنده وجود ندارد. آنچه رد و بدل می‌شود پیام نیست اطلاعات است. مفهوم نیست حجم است. آوا نیست نویز است. چشم به مثابه یک سایبردهان تنها از بلع اطلاعات لذت می‌برد. مانند عمل مکیدن شیر مادر این بلع همیشه نوعی احساس لذت سایبر ژئوسانسی با منبع انرژی را دارد. خلسه به‌ما کمک می‌کند به‌موقعیت



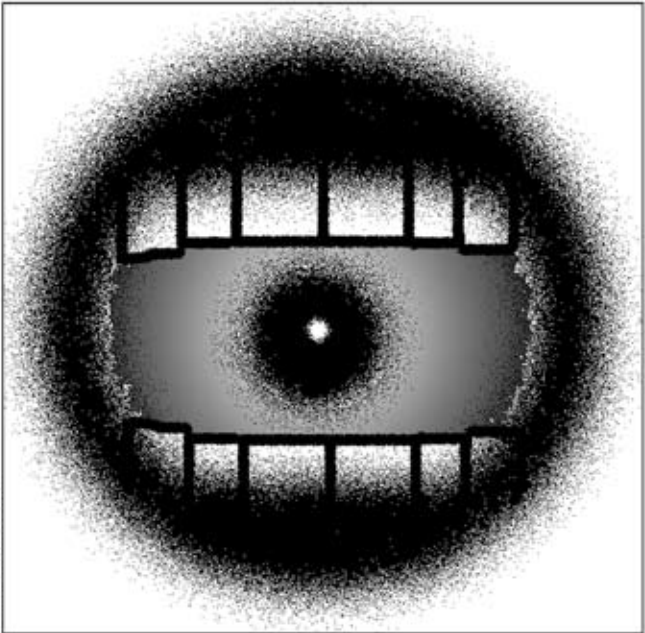
طرح: علی مفیدی، نگاه تازه

دیگر هیچ خبری از حرفای سوژه خورد برای شناخت جنون آنطور که فوکو در تاریخ جنون از آن دم می زند نیست. برعکس این جنون کالاماست که با حرفای تمام خود را وقف فروسوژکتیویته درون ماشین خانواده می کند.

عدم هویت بازگردیم. چشم های ما هرگز تیز بین نیستند اما همه چیز را می بینند. این بدین خاطر است که چیزها تنها برای دیده شدن وجود دارند. واقعیت تنها برای گزارش شدن وجود دارد. اطلاعات هرگز لذت بخش نیست و هیچ ارزشی ندارد. ارزش مصرف اطلاعات درجه صفر خود مصرف است. اطلاعات نه تنها مرگ وناپدیداری دانش بلکه درجه صفر ارزش مصرف است. با صفر شدن ارزش مصرف، مصرف دیگر چیزی جز الگوریتم مصرف نخواهد بود. میان پرده مضحک تبلیغات دیگر معرفی کالای مصرفی نیست بلکه خود مصرف می شود. الگوریتمی که بخشی از پروژه مصرف همان فیلمی است که باید تبلیغات را به خاطر آن تحمل کرد. بنرهای تبلیغاتی اینترنت تنها می خواهند دیده شوند. آنها با دیده شدن مصرف می شوند. آنها تنها از شما الگوریتم های مصرف را می خواهند. شاید مانند یک سایت هیچ چیزی برای مصرف هم وجود نداشته باشد. بازی های کامپیوتری مواد مخدر الکترونیکی اند که حواس شما را با حواس بازیگر مجازی پیوند می دهد. با این پیوند بازی کردن چیزی جز اجرای الگوریتم مصرف امکان و مراحل این بازی نخواهد بود. دیسگر این الگوی مصرف نیست که دیده می شود و ما شیفته آن می شویم و ارزش مصرف ما را بازسازی می کند. برعکس چشم های ما به پورت های سایبرگی برای ورود اطلاعات و ایجاد الگوریتم ها مبدل می شوند. چشم های ما دهان بلع دریای اطلاعات است. مکش بی کران اطلاعات که مصرف را به الگوریتم پیاده سازی این اطلاعات مبدل می کند.

ما به پستان مادر بازگشته ایم. ما به زهدان بازگشته ایم. اما نه به زهدان بدوی بلکه به زهدان / ماتریکس اطلاعات. نه به پستان مادر اصیل بلکه به پستان بی کران موتورهای جستجو. گیز مردانه مشخص و پشت پرده ای که شکارچی برای دیدن دینا به کار می برد اکنون مبدل به گوزن شده است. گوزنی که خود توسط بدن های سیال و رقصنده شکار می شود. این گیز نیست که بدن زن را همچون ابژه از آن خود می کند. بلکه این بدن است که در یک برهنه نمایی جهانشمول گیز را به حالت خلسه می اندازد. فرکانس پوشش / عربانی بی اندازه سریع است. هیچ اتفاق شگرفی در کار نیست. تنها یک مصرف همیشگی است که گیز را به چشم های در حال خلسه مبدل می کند. این چشم ها دیگر نه از بدن که از خلسه نگاه خود لذت می برد. ابژه برای سوژه هیچ جذابیتی ندارد آنچه برای این فروسوژکتیویته جذابیت دارد تنها دریافت بی اندازه تصاویری است که سالهاست مرجعیت خود را فراموش کرده اند. اتفاق اینچنین به هیچ اتفاق مبدل می شود. عربانی واقعیت دیگر جذاب نیست آنچه اغوابرانگیز است تنها دهان گشودن به سوی صحنه رسانه ای برهنه نمایی واقعیت است. خیر چیست؟ جز برهنه نمایی بی مزه و همیشگی و هرروزه واقعیت اجتماعی؟ امر اجتماعی برهنه است و درست به همین خاطر واقعیت ندارد. چرا که چیزی جز گزارش اش نیست.

زبان چشم درون دهان است. عنصری که عموماً دهان را از حالت بدوی حیوانی و اسطوره ای اش به حالت متمدنانه و ارتباطی پیشرفت می دهد. دیگر از این ارتباط خبری نیست برعکس این چشم ها هستند که ثنویت خود را از دست داده و به یگانگی حیوانی سایبردهان فرو می کاهند. اما در هیچ اتفاق این ابژه ها هستند که حرفای می کنند و سوژه ها تنها دهان = چشم های خود را به روی این حرفای باز می گشایند. یک پودر رختشویی در تبلیغات دست و دهان در می آورد و مدعی یک زندگی سعادتمند برای مصرف کنندگان خود می شود! دیگر هیچ خبری از حرفای سوژه خورد برای شناخت جنون آنطور که فوکو در تاریخ جنون از آن دم می زند نیست. برعکس این جنون کالاهاست که با حرفای تمام خود را وقف فروسوژکتیویته درون ماشین خانواده می کند. هر کالایی تا می تواند خود را به نماد و ایماژ ها مجهز می کند. همه چیز می خواهد حتی برای یک تائیه هم که شده دیده شود. تبلیغات به خوبی می دانند که دیده شدن بلعیده شدن است بنابراین چند تائیه هم کافی است.



طرح: علی مشرفی، نگاه تازه

۱۶ / جنون اکثریت .

اکثریت همیشه خود را به امر پوچ مجهز می کند. اکثریت تنها به حیث اکثریت بودنش قادر می شود امر پوچ را به یک باور همگانی مبدل نماید. تکرار بی وقفه امر پوچ معنا و واقعیت را می بعد . این یک ماشین است. ماشین چیست ؟ قرار دادن امکان های حرکت جهان در مسیری دلخواه . ماشین خانواده ماشین تبدیل واقعیت به اطلاعات است. حرکت تصادفی و خودانگیخته واقعیت به حرکت جنون آمیز و رقصان اطلاعات مبدل می شود. منطق تصادفی طبیعت به منطق بی ارتباط و پوچ خرافات مبدل می شود. خرافه به طبیعت کور و خنثی شخصیتی مجنون و پوچ می بخشد. اگر چند استکان در سر سفره پشت سر هم ردیف شوند مهمانی برای شما خواهد آمد. تبدیل واقعیت بیرون از اراده ما مانند یک مهمان سرزده به امر پوچ و خرافه مکانیزمی است از نوع مکانیزم تبدیل انرژی. آیا این میهمان سرزده مرگ نخواهد بود و آیا بی نظمی و بی هدفی نیست که ما را زنده نگاه می دارد ؟ تبدیل نیرو به نیرو. تبدیل پوچی طبیعت به مثابه تصادف به پوچی انسانی شده ای از نوع خرافه . اراده به هیچ . اراده به نیستی همچنان که نیچه دریافت همواره اراده اکثریت ضعیف بوده است. اراده ای که توسط آن می توان از واقعیت انتقام گرفت. واقعیتی که در درون خود نیستی و پوچی است در پیش و خم فرسوز کتیوبته اکثریت به امر جنون و خرافه تبدیل می شود .

این دگرگونی تا حدی بسیار مکانیکی اما سرخوشانه است. ترجمه تصادفات به ارتباط های جنون آمیز سرخوشی ذهن برای رهایی از خود واقعیت است. باوری که همگانی می شود هرگز به دلیل منطقی بودن آن نیست بلکه به خاطر تدبیر آن برای انسانی کردن پوچی طبیعت است. مجنون به خاطر رفتارهای کور و تصادفی اش یک انسان طبیعی قلمداد می شود. انسانی که ما را در حسرت فرسوز کتیوبته خود می گذارد. جنون مراسم : موتور تبدیل پوچی طبیعی یک زندگی به رفتارهای اجتماعی پوچ . جنون خانواده : موتور تبدیل یک لذت جنسی پوچ به یک رابطه خانوادگی پوچ. خانواده تبدیل سکس به ریاضت است. خانواده تبدیل بستر سکس به بستر مرگ است. تبدیلی که

کل زندگی ما را باید در بر گیرد. ما با اتکا به خرافات ، مراسم، باورهای عمومی و جشن های همگانی ، امر اجتماعی را به امر پوچ مبدل می کنیم تا بتواند واقعیت پوچ زندگی نیمه طبیعی و وحشیانه خانوادگی را منعکس کند. رابطه خانوادگی دیگر علاقه نیست عادت است. دیگر عشق نیست تعهد است. دیگر همزیستی مسالمت آمیز نیست همبستگی و همسفرگی دیوانه وار است. قربانی کردن خود برای جنسیت خود و تمامی رفتارهای قربانی کننده در تاریخ چیزی جز مبارزه با پوچی واقعیت و با پوچی رفتار جنون آمیز نیست. اگر طبیعت دیوانه است تو نیز دیوانه باش. مبارزه اکثریت : اگر طبیعت خون تو رامی خواهد تو بیشتر خون خود را در قربانگاه نثار او کن . اگر سیلی بر صورت تو نواختند طرف دیگر صورت ترا آماده کن. رفتار اکثریت موتور تبدیل زندگی پوچ همگانی به پوچی یک رفتار جنون آمیز است. اگر یک جامعه طبقاتی را در نظر بگیریم مطمئنا امر اجتماعی برای اکثریت هیچ هدفی فراهم نمی آورد. واکنش اکثریت در برابر این پوچی و بی هدفی زندگی شان تبدیل خود این پوچی به هدف است. اراده به نیستی خود به هدف تبدیل می شود. اگر طبیعت برای هیچ تو را می کشد، هدف تو کشته شدن برای هیچ است (جنگ) . اگر تو هدف و ارزشی در این جامعه نداری پس بی ارزشی و حقارت تو هدف زندگی توست. بدین ترتیب بر پوچی زندگی با رفتار و باور پوچ پیش دستی می شود. جنون اکثریت به عنوان خرد همگانی مقبول می افتد. وقتی روشنفکران این وضعیت را در می یابند از بلاهت عظیم توده ها در حیرت فرو می روند. واقعا چگونه ممکن است ؟ آیا توده ها از خود نمی پرسند که این جنون از چه روست ؟ اما سؤال اصلی این است که چرا نمی پرسند ؟ چون از خود پرسش می هراسند. پرسش یعنی بازسازی موقعیت سوپرکتیو . یعنی رویارویی دیالکتیکی و تاریخی با واقعیت . این بلاهت از سر نادانی و کمبود اطلاعات نیست . این بلاهت یک دستگاه تولید فرسوز کتیوبته است. دستگاهی که تنها جنون خرافات را به اکثریت می بخشد چرا که تنها چیزی که اکثریت در آن مشترک است پوچی و بی ارزشی خود امر خرافه است.